



تفسیر قرآن کریم (۱۸)

امام خمینی (ره)

مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)

سوره طه

﴿طه. ما انزلنا عليك القرآن لتشقى﴾ (طه، ۲۰/۲)

خوب است قدری در حال آن حضرت [علی (علیه السلام)] و حضرت رسول اکرم ﷺ که اشرف خلیفه؛ و معصوم از خطا و نسیان و لغزش و طغیان هستند، تفکر کنیم و بفهمیم که ما در چه حال هستیم و آنها در چه حال بودند. علم آنها به بزرگی سفر و خطر آن، از آنها راحت را سلب کرده؛ و جهل ما نسیان در ما ایجاد کرده. حضرت ختمی مرتبت به قدری ریاضت کشید و قیام در مقابل حق کرد که قدم های مبارکش ورم کرد و از طرف ذات مقدس حق - جلّ و جلاله - آیه نازل شد: «طه. ما انزلنا عليك القرآن لتشقى»^۱

روی علی بن ابراهیم فی تفسیره، بإسناده عن أبی جعفر و أبی عبدالله، علیهما السلام، قالوا: كان رسول الله إذا صلى قام على أصابع رجله حتى تورمت؛ فانزل الله تبارك وتعالى: «طه» بلغة طى: يا محمد. «ما أنزلنا...» الآية. ٢

علی بن ابراهیم در تفسیرش، روایت نموده از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام، گفتند: رسول خدا وقتی نماز می خواند می ایستاد بر انگشت های دو پای خود تا ورم کرد؛ پس فرو فرستاد خدای تبارک و تعالی «طه» را. و آن به لغت «طی» یعنی ای محمد الیه.

وعن الصدوق فی معانی الاخبار بإسناده عن سفیان الثوری، عن الصادق علیه السلام، فی حدیث طویل قال فیهِ؛ وأما «طه» فإسم من أسماء النبی صلی الله علیه و آله؛ ومعناه: يا طالب الحق الهادي اليه. ٣

از حضرت نقل نموده که «طه» اسمی است از اسم های پیغمبر صلی الله علیه و آله؛ و معنای آن این است که: ای جوینده حق و هدایت کننده به سوی آن.

و از ابن عباس و بعضی دیگر منقول است که «طه» یعنی ای مرد. ٤

و از بعض عامه منقول است که «طاء» اشاره است به طهارت قلب آن بزرگوار از غیر خدا؛ و «هاء» اشاره است به هدایت شدن قلب آن سرور به سوی خدا. ٥

و گفته شده «طاء» طرب اهل بهشت است؛ و «هاء» هوان اهل جهنم است. ٦

و طبرسی - رحمه الله - گفته: ٧ «از حسن منقول است که قرائت نموده: «طه»، به فتح طاء و سکون هاء. اگر این قرائت صحیح باشد از او، پس اصل او «طأ» بوده، همزه بدل به «هاء» شده و معنی چنین است: طأ الأرض بقدميك جميعاً. انتهى. ٨

روی الطبرسی فی الاحتجاج عن موسی بن جعفر علیه السلام، عن آبائه علیهم السلام، قال: قال امیر المؤمنین علیه السلام: ولقد قام رسول الله صلی الله علیه و آله، عشر سنين على اطراف اصابعه حتى تورمت قدماه واصفر وجهه. يقول الليل اجمع حتى عوتب فی ذلك، فقال الله عزوجل: «طه. ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى» بل لتسعد به. ٩

مرحوم طبرسی، در احتجاج سند به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسانده که فرمود: ده سال رسول خدا ایستاد بر سر انگشتان خود تا قدم های آن حضرت ورم نمود و رویش زرد شد، می ایستاد تمام شب را تا عتاب به او شد در آن؛ پس فرمود خدای عزوجل: «طه» ما فرو نفرستادیم بر تو قرآن را تا به تعب

افتی، بلکه برای آن که به سعادت و راحتی رسی به واسطه آن.

و از حضرت صادق علیه السلام، مروی است که رسول خدا در عبادت، یکی از پاهای مبارکش را بلند می فرمود تا زحمت و تعبش زیاد شود. پس خدای تعالی این آیه شریفه را فرو فرستاد. و بعضی مفسرین گفتند: این آیه شریفه جواب مشرکین [است] که گفتند پیغمبر به زحمت افتاد به واسطه ترک دین ما، پس این آیه نازل شد.^{۱۰}

و شیخ عارف کامل، شاه آبادی - دام ظلّه - می فرمودند: پس از آنکه آن وجود مبارک مدتی دعوت فرمود و مؤثر نشد آن طوری که حضرت مایل بود، آن سرور احتمال داد که شاید نقص در دعوت او باشد. پس اشتغال به ریاضت پیدا کرد مدت ده سال تا آنکه قدم های مبارکش ورم کرد. آیه شریفه نازل شد که خود را مشقت مده، تو طاهر و هادی هستی و نقص در تو نیست. بلکه نقص در مردم است. «إنك لاتهدی من احببت» (قصص، ۵۶/۲۸)

در هر صورت، از آیه شریفه استفاده می شود که آن حضرت اشتغال به ریاضت و زحمت و تعب داشته؛ و از مجموع کلام مفسرین نیز این معنی مستفاد می شود، گرچه در کیفیت آن اختلاف است؛ و این باید برای امت سرمشق باشد. خصوصاً برای اهل علم که دعوت الی الله می خواهند کنند. آن وجود محترم با طهارت قلب و کمالی که داشت باز این طور به ریاضت، خود را به تعب انداخت تا آیه شریفه از جانب ذات مقدس حق نازل شد؛ و ما با این همه بار گناهان و خطایا، هیچ گاه در فکر مرجع و معاد خود نیستیم. گویی برای ما برات آزادی از جهنم و امنیت از عذاب نازل شده. این نیست جز آنکه حب دنیا پنبه در گوش ما کرده و کلمات اولیا و انبیا را اصغاف نمی کنیم.^{۱۱}

رسول خدا که علی مرتضی و جمیع ما سوی الله بنده درگاه اویند و ذره خور خوان نعمت معارفش هستند و متعلم به تعلیم او هستند، آن طور قیام به امر می کند. پس از خلعت نبوت ختمیه که تمام سیر دایره کمال و لبنة اخرای معرفت و توحید است، ده سال در کوه حرا برپا می ایستد و قیام به اطاعت می کند تا آن که قدم های مبارکش ورم می کند و خدای تعالی بر او آیه فرو می فرستد: «طه. ما انزلنا عليك القرآن لتشقی» ای طاهر هادی، ما قرآن بر تو فرو نفرستادیم که به مشقت بیفتی، تو پاکیزه و هادی هستی، اگر مردم اطاعت تو نکنند، از نقص و شقاوت آنها است نه نقصان سلوک یا هدایت تو، معذک،

عجز و قصور خود را اعلان می فرماید.^{۱۲}

پیغمبر اسلام برای اینکه مردم تربیت نمی شدند غصه می خورد، به طوری که خدای تبارک و تعالی او را تسلیت می داد، در مشقت بود، خدای تبارک و تعالی به او خطاب می کند: که ما قرآن را نفرستادیم که تو در مشقت باشی؛ و برای ملت ها از پدر برای اولادش، از پدر مهربان برای اولادش بر ملت های عالم، او بیشتر غصه می خورد و کافر ها را وقتی که می دید اینها به مجرای طبیعی انسانی نمی آمدند، برای آنها متأسف بود و هر انسانی باید این طور باشد که متأسف باشد برای آنهایی که نمی آیند به خط اسلام و خط انسانیت.^{۱۳}

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (طه، ۵/۲۰)

صلوة ظهر است که صلوة ربّ است. و صلوة رسول الله ﷺ در معراج است که مظهر استوای نور احدی و جمع احمدی است که خود عرش استوای رحمن است: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» و از این جا سرّ وقوع آن در معراج معلوم شود.^{۱۴}

پیشانی

﴿إِذْ رَأَى نَاراً فَقَالَ لَأَهْلَهُ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّي

آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدَلِ النَّارِ هَدَى﴾ (طه، ۱۰/۲۰)

ای طالب حق و سالك الى الله، چون طایر خیال را رام نمودی و شیطان واهمه را به زنجیر کشیدی و خلع نعلین حبّ زن و فرزند و دیگر شئون دنیوی را نمودی و با جذوة نار عشق فطرة اللهی مانوس شدی و «انی آنست ناراً» گفتی و خود را خالی از موانع سیر دیدی و اسباب سفر را آماده کردی، از جای برخیز و از این بیت مظلمة طبیعت و عبورگاه تنگ و تاریک دنیا هجرت کن و زنجیرها و سلسله های زمان را بگسلان و از این زندان، خود را نجات ده و طایر قدس را به محفل انس پرواز ده.^{۱۵}

میقاتی که برای حضرت موسی بوده است، اول سی روز و بعد چهل روز و بعد هم آن مسایلی که واقع شده است. بعد از آن که از منزل شعیب پدر زنش بیرون آمد و با بچه هایش راه افتاد، به عایله اش می گوید: «انی آنست ناراً» این نار را که او ادراک کرده بود، بچه هایش و زنش اصلاً نمی دیدند. [گفت]: بروم آن جا «لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ» [شاید] از این نار، يك جلوه ای بیاورم.

وقتی که نزدیک شد، ندا آمد: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» (طه، ۱۴/۲۰)، همان ناری که در شجر بود، از او ندا آمد: «اننئی انا الله»، قدم مشاهده یعنی آن که آن کور با عصا رفت و آن عارف به قلبش رساند، موسی مشاهده کرد.

اینها حرف هایی است که ما می گوئیم و شما هم می شنوید و لکن مسایل فوق اینهاست. «إِنِّي أَنَا اللَّهُ»، نوری که در شجر بود، آن نور را کسی نمی توانست ببیند، به جز خود حضرت موسی.^{۱۶}

﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَع نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾

(طه، ۱۲/۲۰)

موسی کلیم علی نبینا و آله و علیه السلام با مقام بزرگ نبوت و معرفت، پس از آن ریاضات، چون در مقام مقدسین و اصحاب محبت قدم نهاد و به ملاقات محبوب شتاب کرد، ندای «فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی»، او را از محبت زن و فرزندی منع کرد^{۱۷} که هان! اگر خیال ورود در وادی عشق و محبت که وادی مقدسین و مخلصین است. داری، با محبت دیگران نتوان در آن قدم نهاد، با آن که محبت موسوی چون محبت امثال ما نخواهد بود و شاید از این جهت تعبیر شده است به «نعلین» که در أسفل اعضا است و سهل الخلع است.

بالجمله، با حب دنیا و نفس، هوس معرفت الله در سر پختن، هوس خامی است.^{۱۸}

به موسی در میعادگاه، «فاخلع نعلیک» خطاب رسید، و آن را به «محبت اهل» تفسیر کردند، و به رسول ختمی، امر به حبّ علی شد.^{۱۹}

فهل يمكن الوصول الى طور القرب الا بخلع نعلي الشهوة والغضب، وترك الهوى والإنقطاع الى حضرة المولى. فإنه الوادي المقدس والمقام الشامخ الأقدس؛ والمتلبس بالألبسة الجسمانية والمتردى برداء الهيولى الظلمانية لا يمكنه شهود مقام المشيئة الإلهية وكيفية سريانها ومضيها وبسطها وإطلاقها.

مگر ممکن است که بدون کندن نعلین شهوت و غضب از پای نفس و بدون ترك هوی و یکباره دل به حضرت مولا بستن، به طور قرب رسید؟ که آنجا وادی مقدس است^{۲۰} و مقام شامخ اقدس است و کسی که لباس جسمانیت پوشیده و ردای هیولای ظلمانی را بر دوش افکنده است، نمی تواند مقام مشیت الهی و

کیفیت سریان مشیت و نفوذ و بسط و اطلاق آن را شهود نماید.^{۲۱}

﴿وانا اخترتك فاستمع لما يوحى﴾ (طه، ۱۳/۲۰)

﴿واصطنعتك لنفسى﴾ (طه، ۴۱/۲۰)

غایت خلقت انسان، عالم غیب مطلق است؛ چنانچه در قدسیات وارد است: یابن آدم خلقت الاشياء لاجلك، و خلقتك لاجلى.^{۲۲} و در قرآن شریف خطاب به موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام فرماید: «واصطنعتك لنفسى» و نیز فرماید: «وانا اخترتك» پس، انسان مخلوق «لاجل الله» و ساخته شده برای ذات مقدس او است؛ و از میان موجودات، او مصطفی و مختار است؛ غایت سیرش و وصول به باب الله و فنای فی ذات الله و عکوف به فناء الله است؛ و معاد او الی الله و من الله و فی الله و بالله است؛ چنانچه در قرآن فرماید: «ان الینا ایابهم» (غاشیه، ۲۵/۸۸).^{۲۳}

﴿اننى انا الله لا اله الا انا فاعبدنى واقم الصلوة

(طه، ۱۴/۲۰)

لذکری﴾

پس محامد او [سالك] از برای حق و عبادت و اطاعت و توحید و اخلاص او همه به قیومیت اسم الله است و چون این مقام و لطیفه الهیه در قلب او محکم و مستقر شد، به واسطه تذکر شدید که غایت عبادت است، چنانچه خدای تعالی در خلوت انس و محفل قدس، به کلیم خود موسی بن عمران فرمود: «اننى انا الله لا اله الا انا فاعبدنى واقم الصلوة لذکری»، غایت اقامه صلوة را ذکر خود قرار داد.^{۲۴}

﴿قال رب اشرح لى صدرى. ويسرلى امرى. واحلل

(طه، ۲۷.۲۵/۲۰)

عقدة من لسانى﴾

زبان انبیا عقده داشته: «رب اشرح لى صدرى. ويسرلى امرى. واحلل عقدة من لسانى» عقده ها در زبانشان، نه در قلبشان بوده است. نمی توانستند آنچه یافته اند آن طور که یافته اند بگویند، گفتنی نبوده است. از این جهت با مثال، با نظایر می خواستند چیزی به ما بفهمانند. خوب وقتی که خدا با شتر معرفی بشود، معلوم است که مرتبه ما چه مرتبه ای است، مرتبه همان حیوان است؛ و

معرفتی که ما از آن پیدا می‌کنیم چه معرفتی است؟ يك چیز بسیار ناقص [است]. ۲۵

﴿اذهبوا الى فرعون انه طغى. فقولوا له قولاً لينا لعله

يتذكر او يخشى﴾ (طه، ۴۳/۲۰، ۴۴)

افسوس که ما از قرآن تعلّم نمی‌گیریم و به این کتاب کریم الهی نظر تدبّر و تعلّم نداریم و استفاده‌ما از این ذکر حکیم کم و ناچیز است. اکنون تفکر در آیه شریفه «اذهبوا الى فرعون انه طغى. فقولوا له قولاً لينا لعله يتذكر او يخشى» راه‌هایی از معرفت و درهایی از امید و رجاء به قلب انسان مفتوح کند.

فرعون که طغیانش به جایی رسید که «انا ربکم الاعلی» (نازعات، ۲۴/۷۹) گفت و علوّ و فسادش به پایه‌ای قرار گرفت که «یذبح ابنائهم ویستحیی نسائهم» (تقصص، ۴/۲۸) درباره‌ او نازل شد و به مجرد خوابی که دید و کهنه و سحره به او خبر دادند که موسی بن عمران علیه السلام خواهد طلوع کرد، زنها را از مردها جدا کرد و بچه‌های بی‌گناه را ذبح نمود و آن همه فساد کرد، خداوند رحمن به رحمت رحیمیّه خود در جمیع زمین نظر فرمود و متواضع‌ترین و کامل‌ترین نوع بشر، یعنی نبیّ عظیم الشّان و رسول عالی مقام مکرمی مثل موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام، را انتخاب فرمود و با دست تربیت خود، تعلیم و تربیت کرد او را؛ چنانچه فرماید: «ولما بلغ اشدّه واستوی آتیناه حکماً وعلماً وکذلك نجزی المحسنین» (تقصص، ۱۴/۲۸) و پشت او را قوی فرمود به برادر بزرگوارى مثل هارون علیه السلام؛ و این دو بزرگوار را، که گل سرسبد عالم انسانیت بودند، خدای تعالی انتخاب فرمود؛ چنانچه فرماید: «وانا اخترتك» (طه، ۱۳/۲۰). و فرماید: «ولتصنع علی عینی» (طه، ۳۹/۲۰). و فرماید: «واصطنعک لنفسی. اذهب انت واخوک بایاتی ولاتنیا فی ذکری» (طه، ۴۱/۲۰، ۴۲) و دیگر آیات شریفه که در این موضوع وارد شده که از حوصله بیان خارج است و قلب عارف را از آن نصیبی است که گفتنی نیست؛ خصوصاً از این دو کلمه شریفه «ولتصنع علی عینی» (طه، ۳۹/۲۰) و «اصطنعک لنفسی» (طه، ۴۱/۲۰) تو نیز اگر چشم دل باز کنی، يك نغمه روحانی لطیفی می‌شنوی که جمیع مسامع قلبت و شراشر وجودت از سرّ توحید پرشود. بالجمله، با همه تشریفات، خدای تعالی این همه تهیه را دید و موسی

کلیم را ورزید به ورزش های روحانی؛ چنانچه فرماید: «وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا» (طه، ۴۰/۲۰) و سالها در خدمت شعیب پیر، مرد راه هدایت و ورزیده عالم انسانیت، او را فرستاد؛ چنانچه فرماید: «فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلِيَّ قَدْرًا يَا مُوسَى...» (طه، ۴۰/۲۰) و پس از آن، برای اختیار و افتتان بالاتری، او را در بیابان در طریق شام فرستاد و راه او را گم کرد، و باران بر او فرو ریخت، و تاریکی را بر او چیره فرمود، و درد زاییدن را بر زنش عارض فرمود؛ و چون جمیع درهای طبیعت به روی او بسته شد و قلب شریفش از کثرات منسجر شد و به جبلیت فطرت صافیہ منقطع به حق شد و سفر روحانی الهی در این بیابان ظلمانی بی پایان به آخر رسید، «أَنْسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ النَّارِ» (قصص، ۲۹/۲۸) الی آن قال: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (قصص، ۲۸/۳۰) پس از این همه امتحانات و تربیت های روحانی، برای چه خدای تعالی او را تهیه کرد؟ برای دعوت و هدایت و ارشاد و نجات دادن يك نفر بنده طاعی یاغی که کوس «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (نازعات، ۲۴/۲۹) می کوفت، و آن همه فساد در ارض می کرد. ممکن بود خدای تعالی او را به صاعقه غضب بسوزاند، ولی رحمت رحیمیہ برای او، دو پیغمبر بزرگ می فرستد؛ و در عین حال سفارش او را می فرماید که با او با کلام نرم لین گفت و گو کنید؛ باشد که به یاد خدا افتد و از کردار خود و عاقبت امر بترسد. این دستور امر به معروف و نهی از منکر است. این کیفیت ارشاد مثل فرعون طاغوت است. اکنون تو نیز که می خواهی امر به معروف و نهی از منکر کنی و خلق خدا را ارشاد کنی، از این آیات شریفه الهیه، که برای تذکر و تعلم فرو فرستاده شده، متذکر شو و تعلم گیر، با قلب پر از محبت و دل با عاطفه با بندگان خداوند ملاقات کن و خیر آنها را از صمیم قلب طالب شو. و چون قلب خود را رحمانی و رحیمی یافتی، به امر و نهی و ارشاد قیام کن تا دل های سخت را برق عاطفه قلبت نرم کند و آهن قلوب به موعظت آمیخته با آتش محبتت لین گردد.

و این وادی غیر از وادی بغض فی الله و حب فی الله است که انسان باید با اعدای دین عداوت داشته باشد؛ چنانچه در روایات شریفه و قرآن کریم وارد است؛ و آن در جای خود صحیح و این نیز در جای خود صحیح است و اکنون مجال بیان آن نیست. ۲۶

خدای تبارک و تعالی، پس از آن که حضرت موسی و هارون را مأمور فرمود که پیش فرعون بروند و او را دعوت و ارشاد کنند، از جمله دستوراتی که به آنها می دهد، می فرماید: «إذهبوا الی فرعون انه طغی. فقولا له قولا لینا لعلّه یتذکر او یخشی». دل سخت فرعون را - که آنانیّتش به جایی رسیده بود که به دعوی الوهیت برخاسته بود - باز با رفق و مدارا بهتر می توان به دست آورد. از این جهت می فرماید: «بروید پیش فرعون سرکش یاغی و با او با نرمی و رفق سخن بگویید، شاید این سخن نرم او را متذکر خدا کند و از روز جزا بترسد.»

و این دستور کلی است از برای هدایت کنندگان راه حق که راه فتح قلوب را باز می کند. چنانچه خدای تعالی، پیغمبر بزرگ خود را ستایش می فرماید که: «تو بر خلق بزرگ هستی»^{۲۷}، البته برای چنین مقصد بزرگ، خلق لازم است که قوه مقاومت با تمام ناملازمات را داشته باشد و با هیچ چیز از میدان ارشاد خلق، در نرود.

بزرگ تر زحمت و سخت ترین رنج و تعب هادیان راه حق، معاشرت با جاهلان و دعوت بی خردان بوده و هست و از این جهت، اینها باید متصف به بزرگ ترین اخلاق حسنه باشند و باید قوه رفق و مدارا و حسن عشرت، در آنها به طوری باشد که با تمام جهالت جاهلان و بی خردان، مقاومت کنند. زود رنجی و کدورت و امراض عصبی^{۲۸}، به کلی با این شغل شریف منافی است. شدت و عنف و عجله، مخالف وظیفه هادیان الی الله است، چنانچه در روایات شریفه اشاره به این معنی بسیار است.^{۲۹}

در باب امر به معروف و نهی از منکر، یکی از مهمات، همین رفق نمودن و مدارا کردن است.^{۳۰} ممکن است اگر انسان مرتکب معصیت یا تارک واجبی را با شدت و عنف بخواهد جلوگیری کند، کارش از معصیت کوچک به معاصی بزرگ یا به رده و کفر منتهی شود؛ در ذایقه انسان امر و نهی، تلخ و ناگوار است و غضب و عصبیت را تحریک می کند. امر به معروف و ناهی از منکر باید این تلخی و ناگواری را با شیرینی بیان و رفق و مدارا و حسن خلق، جبران کند تا کلامش اثر کند و دل سخت معصیت کار را نرم و رام نماید.^{۳۱}

﴿قال فما خطبك يا سامري. قال بصرت بما لم
يبصروا به فقبضت قبضة من اثر الرسول فنبذتها﴾

(طه، ۹۵/۲۰، ۹۶)

بعد از آن که خدای عالم قصهٔ گوساله ساختن سامری را و زنده شدن و صدا کردن آن را در آیهٔ ۹۰ از همین سوره نقل می کند، می رسد به آیهٔ ۹۶ که موسی گفت به سامری، چطور این کار بزرگ یعنی زنده کردن گوساله را انجام دادی؟ گفت: من چیزی دیدم که اینها ندیدند، من قبضهٔ خاکی از زیر پای رسول یعنی جبرئیل برداشتم و به گوساله پاشیدم تا زنده شد. این اثریست که خدای به مشتی خاک از گذشتن یک زنده داده و کسی را نرسد که بگوید خدا را قدرت بر این امر نیست که خاک مرده را منشأ زندگانی کند.

اکنون اگر به خاکی که خون زندگان ابدی به روی آن ریخته اثری دهد، این از قدرت او دور نیست، البته با عقیده به خدای قادر بر هر چیز، هیچ اشکال ندارد که بی اثری را دارای اثر کند یا اثر داری را از اثر خود بیندازد، چنانچه به گفتهٔ قرآن از آتش نمرودی اثر را گرفت. ۲۲

پنجشنبه

﴿فاكلا منها فبیت لهما سوءاتهما وطفقا یخسفان
عليهما من ورق الجنة وعصى آدم ربه فغوى﴾

(طه، ۲۰/۱۲۱)

من ذلك ما عن العلل باسناده قال: جاء نفر من اليهود الى رسول الله ﷺ. فسألوه عن مسائل؛ وكان فيما سئلوه: اخبرنا، يا محمد ﷺ، لاي علة توضع هذه الجوارح الاربع وهي انظف المواضع في الجسد؟ فقال النبي ﷺ: لما ان وسوس الشيطان الى آدم ﷺ ودنا من الشجرة، فنظر اليها، فذهب ماء وجهه؛ ثم قام ومشى اليها، وهي اول قدم مشت الى الخطيئة؛ ثم تناول بيده منها ما عليها واكل، فتطايير الحلى والحلل عن جسده. فوضع آدم يده على ام رأسه وبكى. فلما تاب الله عليه، فرض الله عليه وعلى ذريته تطهير هذه الجوارح الاربع: فامر الله عزوجل بغسل الوجه، لما نظر الى الشجرة؛ وامره بغسل اليدين الى المرفقين، لما تناول بهما؛ وامر بمسح الرأس لما وضع يده على ام رأسه؛ وامره بمسح القدمين، لما مشى بهما الى الخطيئة. ۲۳

حاصل ترجمه آن که: یهودان سؤال کردند از حضرت رسول ﷺ که به چه علت و ضوء مختص به این چهار موضع شد، با آن که اینها از همه اعضای بدن نظیف تراند. فرمود: چون شیطان و سوسه کرد آدم را و او نزدیک آن درخت رفت و نظر به سوی آن کرد، آبرویش ریخت؛ پس برخاست و به سوی آن درخت روان شد و آن اول قدمی بود که برای گناه برداشته شد. پس از آن با دست خویش آنچه در آن درخت بود چید و خورد، پس زینت و زیور از جسمش پرواز نمود و آدم دست خود را بالای سرش گذاشت و گریه نمود، پس چون خداوند توبه او را قبول فرمود، واجب نمود بر او و بر ذریه اش پاکیزه نمودن این چهار عضو را؛ پس، امر فرمود خدای عزوجل به شستن روی، برای آن که نظر نمود به شجره؛ و امر فرمود به شستن دستها تا مرفق، چون با آنها تناول نمود؛ و امر فرمود به مسح سر، چون دست خود را به سر گذاشت؛ و امر نمود به مسح قدمها، چون که با آنها به سوی گناه رفته بود.

و در باب علت و وجوب صوم نیز در حدیث شریف است که یهودان سؤال نمودند که به چه علت واجب نمود خداوند بر امت تو سی روز روزه در روزها؟ فرمود: همانا آدم ﷺ چون از آن درخت خورد، باقی ماند در شکمش سی روز؛ پس، واجب فرمود خداوند بر آدم و بر ذریه اش سی روز گرسنگی و تشنگی را؛ و تفضل فرمود بر آنها به این که در شبها اجازه خوردن داد به آنها. ۲۲

از این احادیث شریفه، اهل اشارات و اصحاب قلوب را استفاده هایی باشد که خطیئه آدم ﷺ با آن که از قبیل خطیئات دیگران نبوده، بلکه شاید خطیئه طبیعی بوده یا خطیئه توجه به کثرت که شجره طبیعت است بوده یا توجه به کثرت اسمایی پس از جاذبه فنای ذاتی بوده، لکن از مثل آدم ﷺ که صفی الله و مخصوص به قرب و فنای ذاتی است، متوقع نبوده. لهذا به مقتضای غیرت حبی ذات مقدس حق، اعلان عصیان و غوایت او را در همه عوالم و در لسان همه انبیا ﷺ فرمود. و قال تعالی: «وعصى آدم ربه فغوى.» با این وصف، این همه تطهیر و تنزیه لازم است برای خود و ذریه اش که در صلب او مستکن بودند و در خطیئه شرکت داشتند، بلکه پس از خروج از صلب نیز شرکت نمودند. ۲۵

﴿ومن اعرض عن ذكرى فان له معيشةً ضنكاً ونحشره﴾

(طه، ۱۲۴/۲۰)

یوم القيامة أعمی﴾

علوم عقلیه و حقایق اعتقادیه اگر چنانچه تحصیل شود برای فهم خود آنها و جمیع مفاهیم و اصطلاحات و زرق و برق عبارات و تزیین ترکیبات کلمات و تحویل دادن به عقول ضعیفه برای تحصیل مقامات دنیویه، آن را «آیات محکمت» نتوان گفت؛ بلکه حجب غلیظه و اوهام واهیه باید نام نهاد. زیرا که انسان اگر در کسب علوم مقصدش وصول به حق تعالی و تحقق به اسما و صفات و تخلّق به اخلاق الله نباشد، هر يك از ادراکاتش درکاتی شود برای او و حجاب های مظلّمه ای گردد که قلبش را تاریک و چشم بصیرتش را کور کند و مشمول آیه شریفه شود که فرماید: «من اعرض عن ذکرى فان له معيشة ضنكا ونحشره يوم القيامة أعمی» پس، خود را در آن عالم کور بیابد؛ اعتراض به حق کند که من که بینا بودم در آن عالم، چرا مرا کور محشور کردی؟ جواب آید تو کور بودی در آن عالم، زیرا که آیات ما را مشاهده نکردی و از آنها نسیان کردی. میزان در بینایی عالم آخرت، بینایی بصیرت و قلب است؛ و بدن و قوای آن به کلی تابع قلب و لب هستند و سمت ظلیت در آنجا به طریق اتم بروز کند؛ و ظلّ کر و کور و گنگ مثل همان است. گمان نکنند علمای مفاهیم و دانشمندان اصطلاحات و عبارات و حافظین کتب و مسفورات، اهل علم بالله و ملائکه و یوم الآخرة هستند. اگر علوم آنها نشانه و علامت است، چرا در قلوب خود آنها تأثیرات نورانیت نکرده، سهل است، بر ظلمات قلوب و مفساد اخلاق و اعمال آنها افزوده؛ و در قرآن کریم میزان برای شناختن علما بیان فرموده است، آنجا که فرماید: «انما یخشی الله من عباده العلماء» (فاطر، ۲۸/۳۵) خشیت از حق از مختصات علما [است]؛ هر کس دارای خوف و خشیت از حق تعالی نشد، از زمره علما خارج است. ۲۶

سالک باید حقیقت لامؤثر فی الوجود الاّ الله را اول با برهان حکمی، مستحکم کند و از معارف الهیه که غایت بعثت انبیا است، فرار نکند و از تذکر حق و شئون ذاتیه و صفاتیّه اعراض نکند که سرچشمه تمام سعادتها تذکر حق است: «ومن اعرض عن ذکرى فان له معيشة ضنكا». ۲۷

﴿قال رب لم حشرتني اعمى وقد كنت بصيرا﴾

(طه، ۱۲۵/۲۰)

کوری و نابینایی را از چشم خود برطرف کن که بیم آن است مشمول «رب لم حشرتني اعمى» گردی و در روز بروز سرایر کور محشور گردی. اراده حق تعالی قاهر به همه ارادات است، اگر قلبت به این کلمه مبارکه اطمینان حاصل کرد و او را تسلیم این عقیده نمودی، امید است کارت به انجام رسد و ریشه شرک و ریا و کفر و نفاق از قلبت قطع شود.^{۲۸}

﴿قال كذلك اتتك اياتنا فنسيتها وكذلك اليوم تنسى﴾

(طه، ۱۲۶/۲۰)

ذکر کردن بنده، خداوند را موجب شود ذکر کردن خداوند او را. چنانچه احادیث دیگری نیز بدین مضمون وارد است.^{۳۹} و این ذکر، مقابل آن نسیانی است که حق تعالی درباره ناسی از آیات می فرماید حیث قال: «كذلك اتتك اياتنا فنسيتها وكذلك اليوم تنسى».

چنان [که] نسیان آیات و کوری باطنی از رؤیت مظاهر جمال و جلال حق، سبب عمای در عالم دیگر شود، تذکر آیات و اسما و صفات و یادآوری حق و جمال و جلال او قوت دهد بصیرت را و رفع حجب نماید، به قدر قوت تذکر و نورانیت آن. چنانچه تذکر آیات حق و ملکه شدن آن، بصیرت باطنی را به قدری قوت دهد که جلوه جمال حق را در آیات مشاهده نماید؛ و تذکر اسما و صفات موجب شود که حق را در تجلیات اسماییه و صفاییه شهود کند و تذکر ذات بی حجاب آیات و اسما و صفات، رفع جمیع حجب کند و یار بی پرده تجلی نماید.^{۴۰}

لازم نیست کسی که در این دنیا به صورتی هست، آن جا هم به همان صورت باشد. خدای تعالی می فرماید: [به] نقل از بعضی که در وقت حشر می گویند: «خدایا چرا مرا کور محشور کردی با آنکه در دنیا چشم داشتم؟» جواب می فرماید: «چون تو آیات ما را فراموش کردی، امروز فراموش شدی. ای بیچاره، تو چشم ملکی ظاهر بین داشتی، ولی باطن و ملکوت کور بود. کوری خودت را حالا ادراک کردی، و الا از اول کور بودی؛ چشم بصیرت باطنی که آیات خدا را به آن می بینند نداشتی.^{۴۱}

بیشتر

کسی که قرائت قرآن کند و عمل به آن نکند، محشور کند خدا او را روز قیامت کور. می گوید: «پروردگارا، چرا مرا کور محشور کردی با اینکه بینا بودم؟» فرماید: «چنانچه آیات ما آمد تو را و نسیان آنها را کردی، همین طور امروز نسیان شدی. پس امر شود که او را در آتش اندازند؛ و کسی که قرآن را بخواند برای رضای خدا و برای یاد گرفتن معالم دین، می باشد از برای او، از ثواب، مثل جمیع آنچه عطا شده است به ملایکه و انبیای مرسلین ﴿۲۲﴾».

سوره انبیاء

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ
الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾
(انبیاء، ۲۲/۲۱)

قرآن به طوری نازل شده که هر کس به حسب کمال و ضعف ادراک و معارف و به حسب درجه ای که از علم دارد از آن استفاده می کند. مثلاً، از آیه شریفه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»، در عین حال که اهل عرف و اهل ادب و لغت چیزی می فهمند، علمای کلام طور دیگر استفاده می کنند؛ و فلاسفه و حکما طور دیگر؛ و عرفا و اولیا طور دیگر استفاده می نمایند. اهل عرف از آن بیان خطابی، به حسب ذوق خود می فهمند؛ مثلاً می گویند دو سلطان در یک مملکت ننگد و دو رییس در یک طایفه، موجب فساد شود و دو کدخدا در یک ده، اسباب اختلاف و کشاکش و نزاع شود؛ و اگر در عالم نیز دو خدا بود، فساد و تنازع و اختلاف و تشاجر می شد؛ و چون نیست، این اختلاف و نظام سماوات و ارض محفوظ است؛ پس، مدبر عالم یکی است؛ و متکلمین از آن استفاده برهان تمنع کنند؛ و فلاسفه و حکما، از آن برهان متین حکمی اقامه کنند از راه الواحد لایصدر منه الا الواحد؛ و الواحد لایصدر الا من الواحد؛ و اهل معرفت نیز از راه آن که عالم مرآت ظهور و مجلای تجلی حق است، به طور دیگر استفاده و حدائیت کنند، الی غیر ذلك که بیان هر یک به طول انجامد. ۲۲

آیات بسیاری در قرآن وارد است که به طور کلی رد مشرکین که به دو خدا یا بیشتر قایل شدند، نموده یا اثبات توحید خدای عالم نموده. سوره انبیاء آیه ۲۲ «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» و آیه ۲۴ «ام اتخذوا من دونه آلهة قل هاتوا برهانکم» اگر در آسمان و زمین

خدایانی جز خدای تعالی باشد، همانا فاسد شوند، آیا غیر از خدا خدایانی اخذ کردند بگو بیاورید دلیل خود را؛ و سوره توحید و آیات آخر سوره حشر و بسیاری از آیات دیگر به این مضمون است و در این آیات که تنزیه و تقدیس کرده خدای عالم را از آن اوصاف که می گفتند رد بر مذهب ثنویه و مزدکیه است. رجوع شود به آرای آنها و همان طور آیاتی که در ابطال مشرکین است، این ها را شامل است.^{۲۴}

﴿وجعلنا من الماء كل شيء حيّ أفلا يؤمنون﴾

(انبیاء، ۲۱/۳۰)

قال محیی الدین: ظهر الوجود «ببسم اللّٰه الرحمن الرحيم». وهی الحبل المتین بین سماء الإلهیة والأراضی الخلقیة، والعروة الوثقی المتدلّیة من سماء الواحدیة. والمتحقّق بمقامها والذي أفقه أفقها، هو السبب المتصل بین السماء والأرض الذي به فتح الله وبه یختم، وهو الحقیقة المحمدیة والعلویة، صلوات الله علیهما، وخلیفة الله علی اعیان المهیات، ومقام الولاية المطلقة والاضافة الاشرافیة التي بها شروق الاراضی المظلمة، والفیض المقدس الذي به الافاضة علی المستعدّات الغاسقة، وماء الحیاة الساری: «وجعلنا من الماء كلّ شيء حیّ»، والماء الطهور الذي لا ینجسه شيء من الأرجاس الطبیعیة والأنجاس الظلمانیة والقذارات الإمكانیة.^{۲۵}

پیوسته

ترجمه: چنانچه محیی الدین گفته که وجود به وسیله «بسم الله الرحمن الرحيم» ظاهر شده است و مشیت است که ریسمان محکمی است میان آسمان الهیت و زمین های خلقی و دست آویز استواری است که از آسمان واحدیت متدلی شده و متحقّق به مقام واحدیت گشته و کسی که افقش با افق مشیت یکی است، اوست سبب متصل میان آسمان و زمین و به واسطه او خداوند وجود را آغاز نموده و با او ختم خواهد کرد و اوست حقیقت محمدیة و علویة صلوات الله علیه و اوست خلیفة الله بر اعیان ماهیات و اوست مقام واحدیت مطلقه و اضافه اشراقیه ای که زمین های تاریک را روشن کرده و فیض مقدسی که به واسطه او بر مستعدّهای تاریک افاضه شده و آب زندگی است که ساری در همه چیز است (و از آب هر چیز زنده را قرار دادیم) و آن آب پاکیزه ایست که چیزی از کثافت های طبیعت و نجاست های ظلمانیة و ناپاکی های امکانیت آن را

﴿وما ارسلناك الا رحمة للعالمين﴾ (انبیاء، ۱۰۷/۲۱)

در این آیات و بسیاری دیگر که به این مضمون وارد است، خدا پیغمبر اسلام را بیم دهنده و رحمت برای تمام جهانیان خواننده و قرآن را تذکره و قانون همه جهانیان قرار داده و شك نیست که تمام افراد بشر در هر دوره پیدا شوند و در هر کشوری زیست کنند از جهانیان هستند، پس به موجب این آیات، پیغمبر برای همه قانون آورده و اسلام قانون همه جهانیان است، هر کس باشد و هر وقت باشد و هر جا باشد، اگر قانون برای يك زمان یا يك گروه باشد تخلف از آن برای دیگر مردم بیمی ندارد و عمل کردن به آن از نیکیها نیست تا پیغمبر بیم دهنده همه جهانیان و رحمت برای همه عالمیان باشد و قرآن تذکره برای همه عالم باشد.^{۲۶}

جنگ هایی که پیغمبر اکرم ﷺ می کردند یا تحمیلی بوده و یا گاهی وقت ها هم اتفاق می افتاد که ابتدایی بوده است، همان ها هم آثار رحمت الهی بوده است برای اینکه به دنبال تهذیب [يك] ملت ها، آنهایی که تهذیب بردارند باید تهذیب بشوند و آنهایی که مانع از تهذیب ملت ها هستند باید از سر راه برداشته بشوند. این يك رحمتی است، صورتش را انسان خیال می کند که کشتار است لکن واقعهش بیرون کردن يك مواعی از سر راه انسانیت است و در ایران هم این مسأله که می بینید که در همه جا برای ما هی طرح می شود که اینها آدم می کشند، اینها خیال می کنند که ایران آدم می کشد، ایران تا امروز يك دانه آدم را نکشته است، ایران يك سبأعی را که حمله کردند بر همه چیز اسلام، ملت، انسانیت، آنها را اگر بتواند تهذیب می کند و اگر بتواند با حبس، آنها را نگه می دارد تا تهذیب بشود و اگر نتواند تصفیه می کند. این همان کاری است که همه انبیا از اول خلقت تا حالا کرده اند و آن اشخاصی را که دیگر قابل اصلاح نبوده اند، آن اشخاص را یا غرق کرده اند و یا از بین برده اند. در هر صورت تمام انبیا از صدر عالم تا کنون، تمام انبیا يك جلوه رحمتی بوده است از خدای تبارک و تعالی؛ و چنانچه موجودیت همه ما جلوه رحمت حق تعالی است، همین طور هدایت خداوند تبارک و تعالی به واسطه انبیا، يك رحمت بزرگی است بر همه، رحمة للعالمین است. پیغمبر و همه انبیا

رحمت بوده اند و این برای این است که این بشر متوجه نیست، جاهل است نمی داند چه خبر است آن طرف، نمی داند که راه انسانیت را اگر طی نکند چه خواهد گذشت بر او. ۴۷.

سوره حج

﴿يَوْمَ تَرُوهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾
(حج، ۲/۲۲)

تدبر کن در آیه شریفه قرآن؛ بی تأمل و تدبر از آن مگذر «یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت وتضع کل ذات حمل حملها وترى الناس سكارى وما هم بسكارى ولكن عذاب الله شديد». وصف روز قیامت را می کند. می فرماید: روزی که فراموش می کند هر شیردهی از آنچه شیر می دهد؛ و می اندازد هر آبستنی بچه خود را؛ و می بینی مردم را مست، با اینکه آنها مست نیستند و لکن عذاب خدا سخت است.

درست تفکر کن عزیزم، قرآن نعوذ بالله کتاب قصه نیست؛ شوخی با شما نمی کند؛ ببین چه می فرماید؟ این چه عذابی است که عزیزها را از یاد می برد، حامله را بی بار می کند. آیا چه عذابی است که خداوند تبارک و تعالی با آن عظمت او را وصف می کند، به «شدت» و جای دیگر به «عظمت». چیزی را که خدای تبارک و تعالی که عظمت او حد و حصر ندارد و عزت و سلطنت او منتهی ندارد، توصیف به شدت و عظمت کند آیا چه خواهد بود؟ خدا می داند عقل من و تو و فکر همه بشر از تصورش عاجز است. اگر مراجعه به اخبار و آثار اهل بیت عصمت و طهارت کنی و تأمل در آنها نمایی، می فهمی که قضیه عذاب آن عالم غیر از این عذاب هایی است که فکر کردی. قیاس به عذاب این عالم کردن قیاس باطل غلطی است. ۴۸.

﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ. وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ

بِسْمِ اللَّهِ

خداوند تعالی به ابراهیم فرمود: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» و فرمود: «وَوَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» و این تطهیر از همه ارجاس است که بالاترین آنها شرك است که در صدر آیه کریمه است و در سوره توبه می خوانیم: «وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» (توبه، ۳/۹) و مهدی منتظر در لسان ادیان و به اتفاق مسلمین از کعبه ندا سر می دهد و بشریت را به توحید می خواند. همه فریادها را از کعبه و مکه سر می دهند و ما باید از آنها تبعیت کنیم و ندای توحید کلمه و کلمه توحید را از آن مکان مقدس سر دهیم و یا فریادها و دعوت ها و تظلم ها و افشاگری ها و اجتماعات زنده و کوبنده در مجمع مسلمین، در مکه مکرمه بت ها را بشکنیم و شیاطین را که در رأس آنها شیطان بزرگ است در عقبات رمی کنیم و طرد نماییم تا حج خلیل الله و حبیب الله و ولی الله مهدی عزیز را بجا آورده باشیم و الا در حق ما گفته می شود: ^{۴۹} «مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجِ وَأَقْلَ الْحَجِيجِ.» ^{۵۰}

اینکه امر شده است به حضرت ابراهیم که فریاد بزَن تا بیایند پیش تو، برای اینکه راه، راهی است که از طریق ولی الله باید طی بشود، از طریق اولیاء الله باید طی بشود و حضرت ابراهیم سلام الله علیه، ولی وقت بود و ولی است برای همه نسل ها و رسول اکرم ولی اعظم است و ولی است برای همه عالم و از راه اینها باید رسید به آنجا که باید رسید. ^{۵۱}

عید شریف قربان و اینکه همه را خواستند، فی الناس، فریاد بزَن بین ناس که بیایند و بیایند به سوی تو ای ابراهیم، و به سوی رسول خدا در وقتی که رسول خدا هست و به سوی ولی در وقتی که ولی هست، به سوی او بیایند و به سوی او آمدن، به سوی خدا رفتن است نه اینکه به سوی او بیایند در مقابل به سوی خدا رفتن، به سوی او رفتن عین به سوی خدا رفتن است. از این جهت دعوت به این است که به سوی خدا بروند، لکن راه این است، طریق این است. ^{۵۲}

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» یعنی اعلان کن مردم برای حج کردن که بیایند پیش تو ای ابراهیم با پای پیاده و سواره از راه های دور و دراز. شما می گوئید حاجیان پیش ابراهیم اگر بروند مشرک می شوند پس خدای عالم در این دعوت مردم را به

شرك خوانده و امر کرده ابراهیم مردم را در عبادت خدا که حج است اول پیش خود بخواند و این شرکست، ولی ما می‌گوییم تکلیف مردم در آن روز که دعوت خدا را می‌خواستند اجابت کنند این بود که اول پیش ابراهیم بروند که پیغمبر عصرشان بود و آداب تشریفات حج را یاد بگیرند، آن گاه حج کنند پس کسی که در آن روز خدا را می‌خواست یعنی می‌خواست عبادت کند یا معرفت به او پیدا کند، باید اول پیش ابراهیم برود، در زمان پیغمبر اسلام هم باید پیش پیغمبر رفت، در زمان امامان هم اول باید پیش آنان رفت. ۵۳

﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نَذْوَرَهُمْ وَلِيُطَوِّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾
(حج، ۲۲/۲۹)

ما که می‌گوییم اداره تبلیغات دینی باید به همان طور که دین دستور داده جریان پیدا کند برای همین است که حس نیکی خواهی در راه بیهوده بکار نرود، لکن بیهوده‌ها را باید حساب کرد ببینیم از چه قرار است، آیا بیهوده‌ها عمل کردن به آداب دین و مراسم دینداری است؟ اگر نذر و وقف و وصیت از بیهوده‌ها است از چه جهت خدا در قرآن و پیغمبر اسلام در احادیث مسلمانه از طریق شیعه و سنی عمل کردن به آن را واجب شمرده. در سوره حج آیه ۲۹ می‌گوید: «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نَذْوَرَهُمْ» و در ستایش کسانی که عمل به نذر می‌کنند در سوره دهر آیه ۷ گوید: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيُخَافُونَ يَوْمًا كَانُ شَرَّهُ مُسْتَطِيرًا» و همین طور درباره وصیت و عمل کردن به قراردادهای، قانون اسلام لازم دانسته عمل به آنها را و از این راه با همه نواقص که در کار هست باز خدمت‌های بزرگی به کشور و توده شده، این همه مدارس و دانشکده‌های دینی که شما به حساب نمی‌آورید و ما پیش از این بعضی از خدمت‌هایی که این موسسه‌ها به کشور و توده کرده، نوشتیم، از همین نذرها و وقفها و وصیتها است، همین مجالس و روضه و یادبودها که شما بیخردان آن را بیهوده می‌دانید و ما هم آن را ناقص می‌دانیم، با همه نقصانها باز خدمت‌های خوب می‌کند، در همین مجلس کم و بیش سخنرانی‌های مفید و گفت و گوهای اخلاقی که در کمک‌کاری به حس نیکی خواهی مدخلیت بزرگی دارد، می‌شود و در اثر آن توده توجه به معنویات پیدا می‌کند و به واسطه آن بسیاری از مفاسد اخلاقی ریشه کن می‌شود. ۵۴

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾

(حج، ۲۲/۲۲)

یعنی کسی که شعارهای خدایی را که عبادت است احترام کند، از پرهیزکاری قلب او است. دل نورانی پاکیزه که خدا را بزرگ می شمارد، شعار خدایی را بزرگ می شمارد و بزرگ ترین تعظیم شعار الهی، آنست که جایگاه او با عظمت و دستگاه باشد و محل عبادت خدا مورد رغبت و اردین و جلب قلوب آنها باشد. در این محل های محترم همه می دانیم و می دانید که در هر روزی صدها هزار مسلم پاک، به عبادت خدا و مدح و ستایش او و نماز و نیاز به درگاه مقدس او اشتغال دارند، چه بهتر از اینکه برای تعظیم عبادت خدا و شعار الهی يك قبة عالی مقام سربلندی و یا مسجد با عظمت و جلالی بنا شود که مردم به وارد شدن آن میل کنند و بزرگان عالم که عادی به ورود بارگاه های با ابهت و عظمت هستند، نیز با مردم در عبادت و نماز شرکت کنند و این هیچ مربوط به شرک نیست. ۵۵

بَيِّنَات

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُدْعَى اللَّهُ بِالْإِسْمِ الْعَظِيمِ﴾

(حج، ۲۲/۴۹)

طبق آیه شریفه، احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجراست. تنها برای زمان رسول اکرم ﷺ نیامده تا پس از آن متروک شود؛ و دیگر حدود و قصاص، یعنی قانون جزای اسلام، اجرا نشود؛ یا انواع مالیات های مقرر گرفته نشود؛ یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، برخلاف ضروریات اعتقادی اسلام است. بنابراین، چون اجرای احکام پس از رسول اکرم ﷺ و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره، ضرورت می یابد. ۵۶

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِثْلُ فَااسْتَمَعُوا لَهُ أِنِ الَّذِينَ

تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذَبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ

وَإِنْ يَسْلُبْهُمْ الذَّبَابُ شَيْئًا لَاسْتَتَقْنُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ

الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ. مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنْ اللَّهَ

لقوی عزیز

(حج، ۲۲/۷۳، ۷۴)

فالتفویض بمعنی جعل ممکن مستقلاً فی الفاعلیه مستحیل و مستلزم للإنقلاب المستحیل سواء فی ذلك المجرّد و المادی و الفاعل المختار و غیره فلا یعقل تفویض الإیجاد و الفعل و الاثر و الخواص الی موجود.

«انّ الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذباباً ولو اجتمعوا له وان یرسلهم الذباب شیئاً لایستنقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب. ما قدروا الله حق قدره ان الله لقوی عزیز»

تفویض بدان معنی که ممکنی در فاعلیت اش مستقل باشد، هم خود امر محالی است و هم مستلزم انقلابی است که محال است؛ و در این جهت فرقی میان مجرد و مادی و فاعل مختار و فاعل غیر مختار نیست و ایجاد و فعل و اثر و خاصیت به موجودی تفویض شدن غیر معقول است، چنانچه خدای تعالی می فرماید:

کسانی که بجز خدا آنان را می خوانید هرگز نتوانند که مگسی را خلق کنند هر چند برای این کار هم گرد هم آیی داشته باشند و اگر مگسی از آنان چیزی برگیرد نتوانند آن را از او باز پس گیرند؛ طالب و مطلوب هر دو ضعیف و بی مقدارند. و نیز می فرماید: خدای را آن چنان که باید حق شناختند و براستی که خدای تعالی نیرومند و عزیز است.^{۵۷}

﴿یا ایها الذین امنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم

و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون﴾ (حج، ۲۲/۷۷)

در آیات بسیاری از قرآن، خدا مردم را امر به سجده کرده، از آن جمله سوره حج، آیه ۷۷: «یا ایها الذین امنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون»

یعنی ای کسانی که ایمان آوردید رکوع و سجده کنید و عبادت خدا نمایید و کار خوب کنید شاید رستگار شوید.^{۵۸}

۱. امام خمینی، شرح جهل حدیث یا اربعین ۲. صدوق، معانی الاخبار/ ۲۲ «باب معنی الحروف حدیث/ ۱۷۶.

۲. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر/ ۴۱۷. ۳. طبرسی، مجمع البیان، ۲/ ۴، ذیل آیات مذکور.

۵. محمد باقر، مجلسی، بحار الانوار، ۲۷/۶۸.
۶. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ۱۱/۱۶۶.
۷. مجمع البیان، ۲/۴، ذیل آیات مذکور.
۸. شرح جهل حدیث یا اربعین حدیث/ ۲۵۰، ۳۵۱.
۹. طبرسی، احتجاج، ۱/۲۱۹، ۲۲۰.
۱۰. مجمع البیان، ۲/۴، ذیل آیه مذکور.
۱۱. شرح جهل حدیث یا اربعین حدیث/ ۳۵۱، ۳۵۲.
۱۲. امام خمینی، آداب الصلوة/ ۱۷۷.
۱۳. امام خمینی، صحیفه نور، ۱۵/۲۸۲.
۱۴. امام خمینی، سر الصلوة/ ۶۰، ۶۱.
۱۵. آداب الصلوة/ ۵۲.
۱۶. امام خمینی، تفسیر سوره حمد/ ۱۴۴، ۱۴۵.
۱۷. ابن تأویل برای خلق نعلین، متخذ است از آنچه که طبرسی در کتاب الاحتجاج، ۲/۲۶۲، از امام عصر مهدی موعود علیه السلام نقل کرده است.
۱۸. امام خمینی، شرح حدیث عقل و جهل/ ۱۷۶.
۱۹. آداب الصلوة/ ۱۱۰.
۲۰. با توجه به آیه ۱۲، سوره طه.
۲۱. امام خمینی، شرح دعای سحر/ ۹۷، ۹۸.
۲۲. آداب الصلوة/ ۲۶۳.
۲۳. ملا محسن، فیض کاشانی، علم الیقین، ۱/۲۸۱.
۲۴. آداب الصلوة/ ۲۴۳، ۲۴۴.
۲۵. تفسیر سوره حمد/ ۱۳۶.
۲۶. آداب الصلوة/ ۲۳۷، ۲۴۰.
۲۷. «وانک لعلى خلق عظیم» (قلم، ۴/۶۸).
۲۸. در اصل «عصبانی» آمده است.
۲۹. نگاه کنید به: اصول کافی، ۲/۹۵، باب المدارة و ص ۹۶، باب الرفق؛ وسائل الشیعة، ۱۶/۱۵۹، باب ۱۴ از ابواب الامر والنهی.
۳۰. نگاه کنید به: محدث نوری (ره)، مستدرک الوسائل، ۱۲/۱۸۶، باب ۲ از ابواب الامر والنهی،
- ح ۱ و ص ۱۸۷، ح ۳.
۳۱. شرح حدیث عقل و جهل/ ۲۲۱، ۲۲۲.
۳۲. امام خمینی، کشف الاسرار/ ۴۲، ۴۳.
۳۳. صدوق، علل الشرایع، ۲۸۰/۱، باب ۱۹۱، ح ۱.
۳۴. همان/ ۳۷۸، باب ۱۰۹، ح ۱.
۳۵. آداب الصلوة/ ۷۰، ۷۲.
۳۶. شرح جهل حدیث یا اربعین حدیث/ ۲۹۲، ۳۹۳.
۳۷. آداب الصلوة/ ۱۲۱.
۳۸. شرح جهل حدیث یا اربعین حدیث/ ۵۲.
۳۹. در وسائل الشیعه، ۳/۱۱۸۵، کتاب الصلاة، باب ۷، چهار حدیث به این مضمون وارد شده است.
۴۰. شرح جهل حدیث یا اربعین حدیث/ ۲۸۹، ۲۹۰.
۴۱. همان/ ۱۵.
۴۲. آداب الصلوة/ ۲۱۱.
۴۳. همان/ ۳۱۰، ۳۱۱.
۴۴. کشف الاسرار/ ۱۹.
۴۵. شرح دعای سحر/ ۱۰۰.
۴۶. کشف الاسرار/ ۳۰۷.
۴۷. صحیفه نور، ۱۵/۲۸۲.
۴۸. شرح جهل حدیث یا اربعین حدیث/ ۲۲.
۴۹. بحار الانوار، ۲۳/۱۲۴، ح ۱.
۵۰. صحیفه نور، ۱۸/۸۷، ۸۸.
۵۱. همان، ۱۸/۱۰۴.
۵۲. همان، ۱۸/۱۰۵.
۵۳. کشف الاسرار/ ۷۰.
۵۴. همان/ ۲۷۸.
۵۵. همان/ ۶۲.
۵۶. امام خمینی، ولایت فقیه/ ۱۸، ۱۹.
۵۷. امام خمینی، طلب و اراده/ ۶۷، ۶۸.
۵۸. کشف الاسرار/ ۵۸.